



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار معلمان استان فارس

12 / اردیبهشت / 1387

بسم الله الرحمن الرحيم

روز معلم و هفته ی معلم برای بنده در همه ی سالها یکی از روزها و هفته های پر مضمون و پر مسئولیت به حساب می آید.

امسال اینجور اتفاق افتاده است که ما در این دیدار معلمین، در شیراز باشیم و این توفیق را پیدا کنیم که با شما برادران و خواهران عزیز معلم شیرازی و فارسی، دیدار داشته باشیم. این اتفاق خوبی است و حقیقتاً باید گفت که استان شما و شهر شما در موارد بسیاری، نقش معلم را برای دیگران ایفا کرده است. کمتر عالم برجسته ای را میشود نشان داد که از برکات دانشمندان شیراز و معلمان شیراز چه در فقه، چه در فلسفه، چه در ادبیات و شعر و هنر و چه در بعضی از رشته ها و علوم و فنون دیگر بهره مند نشده باشد.

روز معلم، روز شماس است و به يك معنا روز همه ی ملت ایران است ؛ چون معلم، غیر از هویت شخصی خود، يك هویت معلمی دارد که متعلق به همه ی کسانی است که میتوانند از او بیاموزند و فراگیرند. معلم، هویت جمعی دارد. ارزش معلم هم به خاطر همین هویت معلمی اوست که ما باید اقرار کنیم که روی این مسئله کم کار کردیم و عملاً تسلیم آن فرهنگ و جوی شدیم که برای معلم غیر از جنبه ی مادی قضیه - یعنی قابلیت ارزش درس به پول - ارزش دیگری قائل نبودند. فرهنگ تمدن مادی این است ؛ معیار ارزشگذاری عبارت است از قابلیت تبدیل هر چیزی به پول. معلم هم به همان اندازه ای که میتواند مستقیم یا غیرمستقیم پول ساز باشد، در آن فرهنگ به همان اندازه محترم است. ما - مجموعه ی فرهنگی ملت ایران - تسلیم این فرهنگ غلط شدیم، در حالی که در منطق اسلام، مسئله فراتر از این حرفهاست. مسئله ی تعلیم و تربیت، مسئله ی زندگی بخشیدن و ولادت بخشیدن به يك مخاطب و يك انسان است. اسلام با این چشم نگاه میکند. شما تلاش کنید، سعی کنید يك بخشی از زمینی را که خشك به نظر میرسد، بکاوید و از آنجا چشمه ای جاری شود ؛ شما يك بذری را که خیلی ناچیز به نظر میرسد، در زمین مستعدی بکارید و آن را آبیاری کنید، تا نهال سرسبزی از آن متولد شود ؛ مسئله این است. حالا چه قابل تبدیل به پول باشد، چه نباشد. اسلام با این چشم به تعلیم و تربیت و به معلم نگاه میکند. نه اینکه بنده بخواهم مطالبات مادی معلمین را در کشور خودمان در حال و در گذشته مورد تغافل قرار بدهم ؛ نه، بحث این نیست. توقعاتی هست،



مطالباتی هست، اکثر هم درست است. مسؤولینی هم دارد، باید بگوئیم مسئولین برسند.

این وزیر محترم جدید که بیاناتشان را شنیدید، ایشان هم آنطور که من دیدم و فهمیدم، يك عنصر فعال، پیگیر و پرکاری هستند و امیدواریم ان شاءالله در آن زمینه ها هم به وظائفی که هست، عمل شود. من حرفم فراتر از این است. مخاطب این حرف هم فقط شما معلمین نیستید؛ مخاطب این حرف ملت ایران است؛ مجموعه ی مردمی است که شما دایره ی تعلیم و تربیت را برای آنها گشوده اید تا آنها وارد این دایره شوند. ارزشگذاری برای يك عملی، يك اقدامی، يك هویتی است که به نظر ما ارزش آن، آنچنان که باید و شاید در دوران کنونی شناخته نیست. در گذشته، چرا. در گذشته قبل از آنی که دست اندازی های فرهنگ غربی در کشور ما اینقدر توسعه پیدا کند؛ یعنی هزار و صد سال، دویست سال از بعد از اسلام که بساط علم و تحصیل و تدریس به فراخور زمانهای مختلف در کشور ما فراهم بود، چرا، معلم از لحاظ معنوی ارزش والائی داشت. روش تعلیم و تربیت در حوزه ی تعلیم و تربیت اسلامی اینجوری بود که دیده نشد که متعلمی در مقابل معلم خود پایش را دراز کند. ماها هم اینجور بودیم، متعلمین ما هم آن وقتی که تعلیم میکردیم، با ما همینطور رفتار میکردند. معلم در مقابل متعلم، يك حرمت و کرامت حقیقی داشت که هنوز نشانه ی آن در حوزه های علمیه ی ما باقی است؛ چون حوزه های علمیه کمتر از روشهای غربی در حوزه فرهنگ متأثر شده اند. بنابراین، هنوز آن شیوه ها در حوزه های علمیه هست و معلم از يك حرمت، از يك کرامت و ارزش در نظر متعلم برخوردار است. هیبت او - هیبتي نه ناشی از ترس، ناشی از عظمت - در دل متعلم هست. حالا این متعلم در درس اشکال هم میکند. در درسهای طلبگی ما، آنقدری که طلبه ی شاگرد به استاد اشکال میکند، در کلاسهای دانشگاه های ما آنقدر معمول نیست. اجازه هم لازم نیست بگیرند که استاد! اجازه میفرمائید. نه، معلم دارد حرف میزند، استاد مشغول حرف زدن است، از آن طرف يك طلبه ای بنا میکند اشکال کردن، استاد هم اشکال او را گوش میکند. گاهی تندی هم میکند؛ یعنی متعلم با جرأت، با گستاخی با معلم حرف میزند بر سر مسئله ی علمی؛ اما همین متعلم در مقابل این معلم خاضع و خاشع است، دست او را میبوسد، در مقابل او پایش را دراز نمیکند، به او «تو» نمیگوید. هزار و دویست، سیصد سال ما رابطه ی معلم و متعلم را اینجوری در کشورمان پیگیری میکردیم، تا فرهنگ غربی و ارزشگذاری غربی داخل کشور ما میشود. شما ببینید در این مدت چقدر معلم از دست شاگرد کتک خورده است! چقدر معلم در کلاس به وسیله ی شاگرد مسخره شده! چقدر حرف درشت شنیده! چه تعداد معلم به دست شاگرد کشته شدند؛ چون معلم نمره کم داده. این را داشتیم. حالا در کشور ما و با آن سابقه ی تاریخی، این معضل ضعیف بوده است. يك جاهائی بسیار شدیدتر و وقیح تر و خشن تر هست؛ آنجاهائی که مراکز فرهنگ غربی است.

من همتنم این است که ارزشگذاری معلم، همان ارزشگذاری اسلامی باشد. جامعه ی ما نیاز دارد که به معلم احترام کند و معلم را تکریم کند. اگر ولی دانش آموز برای معلم به معنای واقعی کلمه احترام قائل شد، آن دانش آموز هم سر کلاس و بعد از کلاس نسبت به معلم همین احساس را خواهد داشت. ما این را لازم داریم. این برای شما از همه ی امتیازات مادی بالاتر است. امام بزرگوار ما حکیم بود. امام يك حکیم به معنای قرآنی بود. حکیم یعنی آن کسی که حقائق را مشاهده میکند که از چشمهای دیگران مغفول عنه است؛ پوشیده است. کلمات او، کلماتی ممکن



است ساده به نظر بیاید، اما هر چه میشکافید، می بینید لایه ها و عمقهای بیشتری دارد. امام اینجوری بود. و شما نگاه کنید به قرآن، آنجاهائی که حکمت به کار رفته است: «ذلك ممّا اوحى اليك ربك من الحكمة»، ببینید اینها چه است. می بینید به حسب ظاهر توصیه های معمولی است. همین است که ما به همدیگر دائم میگوئیم؛ اما هر چه میشکافید، می بینید عمقش زیادتر است. فرض کنید احترام به پدر و مادر یکی از حکمتهاست. نمیشود برای احترام به پدر و مادر از لحاظ منافع و برکاتی که احترام به پدر و مادر دارد، برایش آخر پیدا کرد. هرچه آدم تعمق میکند در این مسئله، می بیند این مسئله هنوز عمیق تر است؛ حکمت این است. امام که يك حکیم بود، گفتند: «معلمی شغل انبیاست.» این، خیلی حرف بزرگی است.

يك حدیثی از پیغمبر اکرم - غیر از آیات قرآن که: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحكمة» که چند جای قرآن تکرار شده - است که تعلیم را به پیامبر نسبت میدهد. آن حدیث این است که: «ان الله لم یبعثنی معتتا و لا متعتتا ولكن ببعثنی معلما میسرا»؛ خدا من را معلم مبعوث کرده است؛ معلم میسر، یعنی آسان ساز. زندگی را برای متعلمین خودم با آموزشهای خودم آسان میسازم و کار را بر آنها آسان میکنم. این آسان سازی، غیر از آسان گیری است؛ یعنی سهل انگاری نیست. من معتت و متعتت نیستم. نه خودم را دچار پیچ و خمهای دشوار زندگی میکنم، نه مردم را؛ بلکه با تعلیم خود، مردم را به راه راست، راه صحیح، راه آسفالته، صراط مستقیم هدایت میکنم. آسان سازی یعنی این. انسان گاهی به يك هدفی میخواهد دست پیدا کند، راه را بلد نیست. سنگ و خاك و خاشاك و بلندی های نفسگیر؛ دائم برو بالا، دائم بیا پائین، آخرش هم یا میرسد، یا نمیرسد؛ این تعتت است. يك وقت نه، يك آدم آشنا و واردی همراهش میرود و آن انسان وارد میگوید آقا! از اینجا برو، هم راه هموار است، هم نزدیک است، هم حتماً شما را به هدفت میرساند. «معلما میسرا» یعنی این. شأن معلم این است. این مطلب اصلی ماست. من میخواهم هم به شما که معلمید، این را عرض کنم، تا شأن خود، قدر خود و جایگاه خود را خوب بشناسید، هم به مردم. البته بیشتر به مردم میخواهم بگویم؛ چون معلم غالباً قدر خودش را میدانند. معلم آگاه، معلمی که واقعاً علم دارد و آن را به کسی میدهد، میفهمد چه کار دارد میکند. يك قفل بسته ای است، يك کلیدی دارد. معلم این کلید را به متعلم میدهد و می گوید آقا جان! این کلید را اینجوری در این قفل می اندازی. این کار تعلیم است. این يك معادله است که به هیچ قیمتی قابل حل نیست و راه حلش همین است. معلم راه حل را نشان میدهد. در هر بخشی، معلم کارش این است، لذا معلم - حالا با مراتب مختلف - خودش میداند چه کار دارد میکند، لکن آحاد مردم مخاطبین بیشتر من هستند. من میخواهم در جامعه ی ما شأن تعلیم و تربیت همان شأنی بشود که اسلام قرار داده است. اینی که نقل شده است که فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» - البته من نمیدانم سند این روایت چه هست و چگونه است و چقدر متقن است، اما حرف، حرف درستی است - همین است که انسان با آموختن از کسی، در واقع يك مرحله ای را پشت سر میگذارد که جا دارد به خاطر آن مرحله خود را بنده و خدمتگزار آن هدایت کننده و راهنما بداند و قرار بدهد. حرف اصلی این است.

يك نکته ی دیگری در اینجا وجود دارد که آن هم باز جنبه ی ارزشی دارد. این را هم من عرض بکنم - این دیگر خطاب به شما معلمین است - که از نظر اسلام همانطور که معلم احترام دارد و باید تکریم شود، متعلم هم باید



تکریم شود؛ شاگرد را هم باید تکریم کرد. به شاگرد اهانت نباید کرد. این يك جنبه ی پرورشی بسیار عمیقی دارد. اینجا هم يك روایتی است که اینطور نقل شده: «تواضعوا لمن تعلمون منه و تواضعوا لمن تعلمونه»؛ از کسی که فرامیگیرید، تواضع کنید و کسی هم که از شما فرا میگیرد، تواضع کنید. «و لا تكونوا جبابرة العلماء». جبار دو نوع است: جبار سیاسی، جبار علمی. جبار علمی نباشید؛ جباران عالم نباشید؛ مثل فرعون. بنده اینجور استادی را در یکی از دانشگاه های کشور، سالها پیش، شاید چهل سال، چهل و پنج سال قبل دیده بودم که جوری با شاگردهایش حرف میزد و تعلیم میداد و برخورد میکرد، که برخوردش فرعونی بود، نه برخورد پدر با فرزند. معلم ممکن است درشتی هم بکند، اما درشتی غیر از تحقیر است؛ غیر از اهانت است. شاگرد را باید تکریم کرد. شما هر کدامی یقیناً تجربه های زیادی دارید از شاگردانی که شما تکریمشان کرده اید و این کار جواب داده است؛ تربیت او را آسانتر کرده است. دشنام دادن، تحقیر کردن، حتی زدن، خوب نیست - که حالا «الضرب لتأديب» جزو حرفهائی است که از قدیم معروف و معمول هم بوده، بعدها نشان دادند که نه، ضرب خوب نیست - بنده هم عقیده ام همین است. باید شاگرد را مثل مومی در دست چرخاند و شکل داد؛ منتها با ملایمت. هنر معلمی این است. این هم يك بخش دیگر از این قضیه ی ارزشی در باب معلم.

مسائل آموزش و پرورش، مسائل زیادی است. بنده هم در سالهای گوناگون به همین مناسبت دیدار معلمین مطالبی را گفته ام و هم گاهی در دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی و گاهی هم در دیدار با وزرای آموزش و پرورش نکاتی را گفته ام که سلائق شخصی بنده نیست و همه ی اینها تقریباً بدون استثنا پشتوانه ی کار کارشناسی دارد و خود کسانی که دست اندرکار آموزش و پرورشند، اینها را تأیید کرده اند. اینها را ما مطالبه کرده ایم. حالا خوشبختانه دیدم که آقای وزیر در این گزارشی که حالا دادند، اشاره میکنند که بعضی از این کارها را یا شروع کرده اند یا پیشرفت کرده اند یا اقدام کرده اند؛ خوب است، لکن به این اندازه ها نمیشود اکتفا کرد؛ ما احتیاج داریم به يك کار عمیق در آموزش و پرورش.

من سال گذشته در همین دیدار با معلمین در تهران، مسئله ی تحول عمیق در آموزش و پرورش را مطرح کردم. این تحول عمیق یعنی چه؟ بارها گفته ام که ما از یاد گرفتن از غربی ها و غیر غربی ها و بیگانه ها خجالت نمیکشیم، امتناع نمیکنیم. اینی که ما يك روش اداری را، يك روش آموزشی را، يك دانش را، يك اختراع را از کشورهای دیگر یاد بگیریم، هیچ خجالت نمیکشیم، کوتاه هم نمی آئیم، دنبالش هم میرویم؛ شاگردی میکنیم. منتها دو نکته اینجا وجود دارد در کنار این شاگردی کردن، که این دو نکته را متأسفانه در دوران استحاله ی فرهنگی - یعنی دوران پهلوی، که دوران پهلوی، دوران استحاله ی فرهنگی کشور ماست - رعایت نکردند. چشمشان را بستند، آغوششان را باز کردند؛ هر کس آمد، هر چه دادند، اینها گرفتند. یکی از این دو نکته این است که ما آنچه را که میگیریم، ارزیابی کنیم، ببینیم به درد ما میخورد یا نه. اگر صددرصد به درد ما میخورد، صددرصد قبول کنیم؛ اگر صددرصد به درد ما نمیخورد و مضر است، صددرصد رد میکنیم. اگر بین این دو تا است، به همان اندازه ای که به درد میخورد، قبول کنیم، مابقی اش را رد کنیم. این نکته ی اول.



من مثال زدم و گفتم فرق است بین آن کسی که يك جسمی، يك میوه ای، يك غذائی، يك داروئی را می بیند، میشناسد، میخواهد با دست خود، با میل خود آن را بگذارد در دهانش و فرو بدهد، با آن آدمی که دست و پایش را میگیرند و يك چیزی را با آمپول در بدن او تزریق میکنند. اینها با هم فرق دارد. نوع اول درست است، نوع دوم غلط است. به ما نباید تزریق کنند؛ ما باید انتخاب کنیم. این يك نکته که مورد غفلت قرار گرفت. هر چه آوردند، مثل آدمهائی که بی حس و حال و بی هوش افتاده اند و همینطور چیزی را یا در جسمشان فرو میکنند یا از دهانشان به حلقشان میریزند، نباشیم. ما در دوران استحاله ی فرهنگی منتظر ماندیم که بریزند به حلقمان.

نکته ی دوم اینکه بالاخره این ماجرای «شاگرد، استادی» تا ابد نباید طول بکشد. بله، ما حاضریم شاگردی کنیم پیش کسی که بلد است آن چیزی را که ما بلد نیستیم؛ اما دیگر تا ابد که نباید انسان شاگرد بماند. ما باید خودمان استاد بشویم. این دو نکته مورد توجه قرار نگرفت.

یکی از چیزهائی که یاد گرفتیم، مسئله ی آموزش پرورش است. آنها شیوه های آموزش پرورشی خوبی داشتند و ما هم از آنها یاد گرفتیم. اینکه دبستانها از مکتبخانه های قدیم بهتر بود؛ دبستان، دبیرستان، تقسیم بندی ها، خوب بود، اینها را که ما رد نمیکنیم؛ اینها مفید است؛ اما بالاخره چقدرش، چه جورش، با کدام رویکردش، ما دیگر به این توجه نکردیم و یکپارچه گرفتیم. آنها گفتند شش کلاس اینجور باشد، شش کلاس آنجوری باشد، ما همان را آوردیم. بعد، آنها روششان را تغییر دادند، پنج کلاس و سه کلاس و فلان، ما هم این را یاد گرفتیم، آوردیم. خوب، اینکه نمیشود. آنها کتاب درسی با درسهای مختلف داشتند، گفتند اینها را تعلیم بدهید، ما هم همینطور این تراکم تعلیمات را فرا گرفتیم. شیوه ی سازماندهی آموزش پرورش هم از لحاظ قالب، هم از لحاظ محتوا يك شیوه ی تقلیدی محض است. این درست نیست. ما باید نگاه کنیم ببینیم چه لازم داریم، این شیوه ای که هست، کجایش معیوب است. این شیوه عیوبی دارد که یکی از عیبهایش همین حافظه محوری است به جای فکرمحوری. آموزش و پرورش ما حافظه محور است. بچه ها باید همینطور دائم محفوظات درست کنند.

به شما در بین الهالین عرض کنم که حافظه برای حفظ کردن بد نیست. حفظ کردن بچه ها، کتاب خواندن بچه ها، زیاد خواندن بچه ها هیچ اشکالی ندارد؛ این چیز خوبی است؛ چون این معلومات میماند. البته ممکن است بعضی اش را هم نفهمند. ما دبستان که میرفتیم، يك دبستانی بود که برنامه هایش با برنامه های متعارف در آموزش و پرورش فرق داشت. در آنجا به ما گلستان درس میدادند. بعضی از عبارات و اشعار گلستان را بنده از آن وقت به یاد دارم. آن وقت که ما گلستان را میخواندیم، معنایش را نمیفهمیدیم؛ بعدها یواش یواش در طول زمان، معنای آن اشعار و آن جملات را فهمیدیم. این خوب است. انسان يك چیزهائی را ممکن است درست نفهمد، لکن این محفوظات برای فعالیت ذهن زمینه درست میکند. محفوظات خوب است؛ اما حفظمحوری بد است که محور تلاش، عبارت باشد از حفظ. محور تلاش باید عبارت باشد از فکر، ولو با حفظ هم همراه باشد. خوب، این يك عیب بزرگی



است؛ این باید اصلاح شود.

ما اگر امروز آن را اصلاح نکنیم، چه کسی اصلاح کند؟ آن دوران استحاله‌ی فرهنگی، دوران به قول مرحوم آل احمد غربزدگی، دوران بهت و حیرت در مقابل خیرگی‌های تمدن غربی سپری شد. امروز آن چهره‌ی براق شفاف‌زینت‌کرده‌ی آرایش غلیظ به خود بسته، بواطنش برای ما و برای خیلی از مردم دنیا آشکار شده؛ زشتی‌هایش، بی‌صفتی‌هایش، بدچهرگی‌هایش روشن شده. امروز ما خیلی از چیزهایی را میدانیم که در پنجاه سال پیش نمیدانستیم. ملت ایران امروز با خیلی از این حقایق آشناست.

ما باید امروز این کار را درست کنیم. چه کسی باید درست کند؟ متولی اصلی، آموزش و پرورش است. البته من این را بگویم، درست است ستادی در آموزش و پرورش درست کردند، لازم هم است آموزش و پرورش به این کار کمر ببندد، لکن - اولیای آموزش و پرورش! - اصل، کارشناسی کارشناسان است. خودتان را از صاحب نظرانی که در شورای عالی انقلاب فرهنگی یا در جاهای دیگر هستند، مطلقاً محروم نکنید؛ از اینها استفاده کنید و یک کار سنجیده‌ی پخته، تحویل ملت ایران و تحویل نسل‌های آینده بدهید، تا به عنوان باقیات الصالحات بماند. این یک نکته است که به نظر من بسیار مهم است.

مسئله‌ی دیگر، مسئله‌ی تربیت معلم و آموزشگر آموزشگاه‌های آموزش و پرورش است، که خیلی مهم است. اینجا هم من معتقدم - البته امروز خوشبختانه وزارت آموزش و پرورش ظرفیت خوبی در تربیت معلم دارد، که از این ظرفیت باید حداکثر استفاده را کرد - که از ظرفیتهای دانشگاهی هم استفاده شود. در را به بیرون نبندید؛ از همه‌ی ظرفیتهای استفاده شود.

گاهی ممکن است یک کسی مدرک دانشگاهی هم نداشته باشد، اما خبره باشد در یک رشته‌ای، در یک کاری. ما در مشهد تعدادی از این اهل ادب و شعر را داشتیم که هیچ تحصیلات دانشگاهی - بلکه بعضی‌شان پائین‌تر از دانشگاهی - نداشتند، اما استاد بودند؛ ناصر خسروشناس، مسعود سعد سلمان‌شناس، سعدی‌شناس، حافظ‌شناس، صائب‌شناس، بهتر از خیلی از اساتیدی که در دانشگاه تحصیل کردند در رشته‌ی ادبیات! عین همین مطلب در بخشی از دانشهای دیگر ممکن است وجود داشته باشد که از اینها نباید خود را محروم کرد.



همچنانی که من متقابلاً از آن طرف میخواهم بگویم آموزش و پرورش مسئول تحویل دادن آدمهای درس خوانده و کارآمد در همه ی سطوح است، اشتباه است اگر خیال کنیم آموزش و پرورش لزوماً مقدمه ی دانشگاه است؛ نه. بعضی دنیا و آخرت خودشان را به راه یافتن به دانشگاه وصل کرده اند. شنیده اید، جوانی که در کنکور رد شده، فرض کنید بلائی سر خودش آورده، یا افسردگی پیدا کرده، یا پدر و مادرش توسری به اش زده اند! نه آقا! دانشگاه راه رشد علمی و راه رشد تحقیق است، بسیار خوب؛ این برای کشور لازم است. شما میدانید من مروج گسترش و عمق دانش هستم و بر این معنا اصرار دارم؛ اما این معنایش این نیست که ما فروشنده ی خوب نمیخواهیم، راننده ی خوب نمیخواهیم، کاسب خوب نمیخواهیم، تکنسین خوب نمیخواهیم. در همه ی سطوح کشور از زن و مرد که لزوماً لازم نیست دانشگاه بروند؛ اما به تعلیمات آموزش و پرورش نیازمندند. پس آموزش و پرورش اینجور نیست که فقط مقدمه ای باشد و نیم خورده ای برای دانشگاه درست کند؛ نه. دانشگاه هم خیلی خوب است؛ دانشگاه هم لازم است؛ اما دایره ی آموزش و پرورش خیلی وسیعتر از دانشگاه است. همت شما باید این باشد که در آموزش و پرورش کسانی را تربیت کنید که اینها به حد لازمی از فرزاندگی و دانائی و معلومات دست پیدا کنند که در هر جایی که انسانی مشغول کار هست، از این حد از دانش و فرزاندگی برخوردار باشد. حالا بعضی ها استعداد دارند، شوق دارند، میروند دانشگاه، بعضی ها نه، یا شوقش را ندارند، یا استعدادش را ندارند، نمیروند.

البته این از مقوله ی رعایت عدالت جداست. آنجا ما باید کاری کنیم که عدالت محفوظ بماند؛ یعنی اگر کسی شوقش را دارد، استعدادش را هم دارد، امکان مادی ندارد، باید کمک کنیم تا بتواند برود. این، عدالت است؛ یعنی امکان را در اختیار همه باید قرار داد. يك وقتی من به جوانی که تحصیلاتش را ادامه نداده بود، بر حسب عادت گفتم: چرا تحصیلاتت را ادامه ندادی و مشغول کسب و کار شدی؟ جواب سربالائی داد؛ من يك خرده اصرار کردم - شغلی که او داشت، شغل خوبی هم هست - با همان لهجه ی مشهدی گفت: این کار، تو خونم جزو خونش است؛ جزو وجودش است. بگو خیلی خوب، کسی که فلان شغل، فروشنده ی در خونش است، بگذار برود آن کار را بکند، چه لزومی دارد حتماً به دانشگاه برود. چه اصراری بنده داشتم که این حتماً باید به دانشگاه برود؟ این، نگاه درست به مسئله است.

مسئله ی دیگر، مسئله ی فعالیتهای پرورشی است که اشاره کردیم. یکی از بهترین سنتهایی که در این کشور بعد از انقلاب گذاشته شد - مرحوم شهید باهنر که رحمت و رضوان خدا بر او باد، پایه گذار این کار بود - همین معاونت پرورشی است. آمدند به بهانه هائی این را تعطیل کردند. حالا نمیخواهیم سوءظن گونه به این مسئله نگاه کنیم، اما به هرحال کج سلیقگی بود. به این عنوان که پرورش باید به وسیله ی معلمین متنوع در کلاسها انجام بگیرد و نباید جدا باشد، این کانونی را که مخصوص اقدام پرورشی بود، تعطیل کردند. بله، من هم عقیده ام همین است. من هم عقیده ام این است که شمای معلم فیزیک یا ریاضیات یا هندسه یا ادبیات یا علوم اجتماعی یا هرچه، میتوانی معلم دین و معلم اخلاق و پرورش دهنده ی اخلاق در دانش آموز خودتان باشید. گاهی يك معلم ریاضی در هنگام حل يك جدول ریاضی يك کلمه میگوید که آن کلمه در اعماق قلب دانش آموز اثر ماندگاری میگذارد. این را همه ی معلمین بایستی وظیفه ی خودشان بدانند. و من به شما عزیزانی که اینجا حضور دارید و به همه ی معلمها - هرچه تدریس میکنید - عرض میکنم که از این مسئله غفلت نکنید که تربیت کردن هم جزو کار شماست؛ و چه بهتر که



با نفوذ معلمی، با تأثیر روحی معلم بر متعلم - از این امکان - استفاده کنید و يك نقطه ی روشن و نورانی ای در قلب دانش آموز باقی بگذارید. يك كلمه از خدا، يك كلمه از پیغمبر، يك جمله از قیامت، يك كلمه از معنویت و سلوك الی الله و محبت به خدا، گاهی ممکن است از شما به عنوان دبیر ریاضی یا دبیر ادبیات یا معلم کلاس اول دبستان یا دوم دبستان صادر شود که شخصیت این کودک یا این نوجوان، این انسانی را که مخاطب شماست، شکل مطلوب بدهد که از صد ساعت حرف زدن در شکل‌های دیگر اثرش بیشتر باشد. این به جای خود محفوظ ؛ این وظیفه است، لکن نافی این نیست که ما در آموزش و پرورش يك بخشی داشته باشیم که به طور متعهد و مسئول، نگران قضیه ی پرورش باشد ؛ چون میدانیم آموزش بدون پرورش راه به جایی نخواهد برد، آموزش بدون پرورش همان بلائی را بر سر جوامع انسانی خواهد آورد که امروز بعد از گذشت صد سال، صدوپنجاه سال یا بیشتر، جوامع غربی دارند آن را احساس میکنند. اینها از آن چیزهائی است که آثار آن ده ساله و بیست ساله ظاهر نمیشود ؛ یکوقت چشم باز میکنید، می بینید يك نسل ضایع شده است و کاریش نمیشود کرد. يك نسل، مایوس کننده است. من در این زمینه اطلاعات زیاد و آمارهای تکان دهنده ای در اختیار دارم - حالا مجال نیست بگویم. البته گاهی در بعضی از جاها گفته ام - اعترافهای صریح و قاطع. خیال نشود این حرفی است که ما اینجا نشسته ایم و داریم از دور میزنیم ؛ نه، حرف خود آنهاست ؛ هشدارى است که خود آنها به خودشان میدهند. این اتفاق در غرب افتاده و این همان سیلی است که خانه را از بیخ و بُن ویران میکند. علم بدون تربیت اینجور است. وقتی در يك جامعه ای علم پیش میرود و تربیت نیست، حالا بمب اتمی اش به جای خود، بی صفائی های گوناگون سیاسی به جای خود، دروغگوئی های گوناگون به جای خود، نفع طلبی های اقتصادی کارتلها و تراستها به جای خود ؛ آنها داستان جداگانه ای دارد که آن هم ناشی از همین است. نکته ی اساسی، ضایع شدن نسل انسانی است. بنابراین مسئله ی امور پرورشی بسیار مهم است. حالا به صورت معاونت و سازماندهی خوب و قوی و کارآمد، نه فقط شکلی.

يك مسئله هم مسئله ی سوادآموزی است که بالاخره ما این غائله ی بیسوادی را بایستی جمع کنیم از کشور. اولاً دیده میشود که در برخی از مناطق کشور بچه های در سنین ورود به تعلیم - بچه های واجب التعلیم - به مدارس نمیروند، که این خیلی چیز خطرناکی است ؛ بسیار چیز بدی است. باید ترتیبی داده شود که گذراندن دوره ی ابتدائی برای همه الزامی شود. داشتن گواهینامه ی دوره ی ابتدائی - حداقل - يك چیز واجب و لازم شمرده شود مثل شناسنامه، مثل گواهی رانندگی ؛ همه باید این را داشته باشند. این خیلی نکته ی مهمی است که به آن بی توجهی میشود، این بی توجهی ها هم بعضی اوقات موجب سوءاستفاده هائی در بعضی از نقاط کشور شده. بچه ها باید در کانال آموزش و پرورش بیایند و این دوره را باید در اینجا بگذرانند. بعد هر کار کنند، جداسـت ؛ اما این دوره باید الزامی شود.

باید واقعاً مجموعه ی آموزش و پرورش و نهضت سوادآموزی بنشینند و يك حدی را معین کنند. حالا فرض کنیم مثلاً افراد زیر سنین پنجاه سال، پنجاه و پنج سال یا شصت سال، اینها را يك مدتی معین کنند، بگویند تا فلان مدت - پنج سال مثلاً - مطلقاً همه باید در سراسر کشور باسواد بشوند. حالا آنهاى که بالاتر از این سنین هستند، با الزامات و اهتمام کمتری به آنها پرداخته شود، نه اینکه بکلی رها شوند ؛ اما مجموعه ی کسانی که در سنین زیر پنجاه یا زیر



پنجاه و پنج سال هستند از زن و مرد، حتماً باسواد شوند، تا ما دیگر در کشور بیسواد به این معنا نداشته باشیم.

خوب، ما عمده‌ی مسائلی را که در ذهن بود، به شما عرض کردیم. و معتقدیم این نسل کنونی کشور ما، این نسلی که بعضی انقلاب را درک کردند، دوران دفاع مقدس را درک کردند، بعضی فضای آن دوران را تا حدودی احساس کردند - از آن فضا دور نشدیم - این نسل توانائی‌های بی‌پایانی دارد. این نسل خیلی کارها میتواند بکند. ما هنوز نفس گرم امام را پشت سر کارهامان داریم. آن اراده‌ی قوی، آن عزم راسخ، آن نگاه خدائی و حکمت آمیز به مسائل کشور و مسائل جامعه، هنوز در بین ما زنده است؛ به یک معنا امام زنده است. بیعتی که با امام کردیم، با انقلاب کردیم، این بیعت را باید پاس بداریم. آن کسانی که بیعت با امام را، بیعت با انقلاب را، بیعت با جمهوری اسلامی را میشکنند، به خودشان ضرر میزنند: «فمن نکث فائماً ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیماً». این بیعت را ما باید حفظ کنیم، نگه داریم. و به برکت این بیعت نسل کنونی - که خوشبختانه کشور ما سرشار از جوان و نشاط جوانی است - خیلی کارهای بزرگ را میتوانیم انجام بدهیم. یک نمونه‌اش این مسئله‌ی انرژی هسته‌ای است که شما ببینید ملت ایران دنیا را متوجه خود کرده. درست است که سیاستمدارها و تبلیغاتچی‌ها دشنام میدهند، اما شما بدانید ملتها تحسین میکنند. خود آن سیاستمدارها هم در دلشان ایران را تحسین میکنند. مذاکرات گوناگون را - چه در آژانس هسته‌ای، چه در بعضی از محافل سیاسی - برای ما می‌آورند، می‌بینیم ملت ایران را به خاطر پیگیری، به خاطر اشتیاق به دانش، اصرار بر حفظ این غرور علمی و ملی تحسین میکنند و شگفت زده میشوند. همه‌ی این گزارشهایی که ما داریم، این را نشان میدهد. این یک نمونه‌اش است.

اگر بیست سال پیش در این کشور کسی میگفت که یک روزی جوانهای ایرانی خواهند توانست خودشان بدون اینکه رفته باشند جائی آموزش دیده باشند، از آموزشهای پراکنده و با فعالیت و ابتکار ذهنی خودشان میتوانند سانتریفیوژ درست کنند و اورانیوم را در مسیر غنی شدن قرار دهند و از اورانیوم انرژی برق تولید کنند، در بین هزار نفر یک نفر باور نمیکرد. اولین کسانی هم که رد میکردند، متخصصین و درس خوانده‌ها بودند. میگفتند آقا! نمیشود؛ مگر چنین چیزی ممکن است؟! مگر کَشک است؟! ملت ایران ثابت کرد که میتواند. در همه‌ی زمینه‌ها اینگونه است. این یکی بروز کرده است؛ گل کرده است در دنیا. در همه‌ی رشته‌ها این ملت این استعداد را دارد؛ این شوق را هم دارد؛ این گستاخی و شجاعت را هم دارد که وارد این میدانها شود. ... خوب، اینکه معلوم است، بر منکرش لعنت. خیلی از چیزهای دیگر هم حق مسلم شماست. (1)

معنای نوآوری که عرض کردیم، این است. با فکر نوآوری، در راه نوآوری، با عزم بر نوآوری جوانهای ما، ملت ما، فعالان فکری و ذهنی ما، از جمله شما جامعه‌ی معلمین، بایستی پیش بروید. خدا هم ان شاءالله کمک خواهد کرد.



پروردگارا ! مدد و توفیق خودت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا ! رفتار ما، نیت ما، عمل و اقدام ما را مرضی خاطر ولی عصر (ارواحنا فداه) قرار بده. پروردگارا ! روزبه روز بر نشاط ملت ایران بیفز.ا.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته